

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نښاد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

تی یری میسان - par Thierry Meyssan

برگرداننده: حمید محوی

۱۳ اکتوبر ۲۰۱۵

نسخه قدیمی استعمار

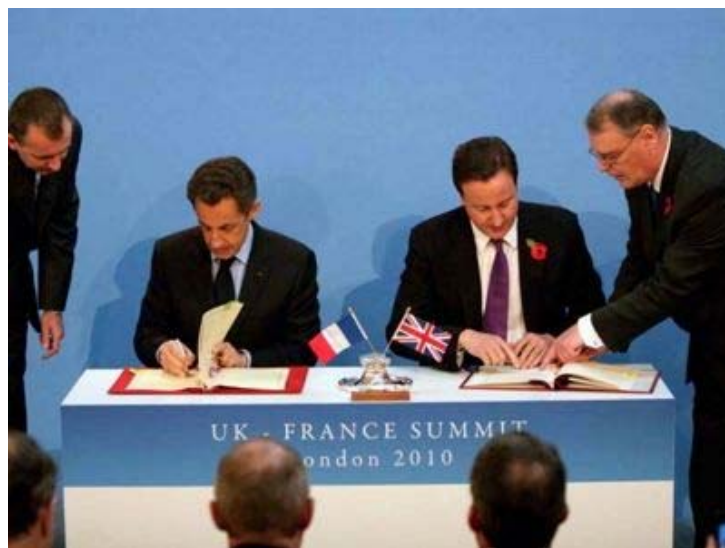
چرا فرانسه خواهان سرنگونی جمهوری عرب سوریه است ؟

Rétro-colonisation

Pourquoi la France veut-elle renverser la République arabe syrienne ?

با مرور تاریخ استعمار فرانسه در سوریه و مقایسه آن با سیاست رؤسای جمهور فرانسه نیکلا سرکوزی و سپس فرانسوا هولاند، تی یری میسان، خواست برخی از رهبران فرانسه در عصر حاضر را برای استعمار مجدد سوریه افشاء می کند. سیاستی قدیمی و جنایتکارانه که بیش از پیش فرانسه را در معرض نفرت جهانیان قرار می دهد.

شبکه ولتر / دمشق (سوریه) / ۱۲ اکتوبر ۲۰۱۵



نیکلا سرکوزی و دیوید کامرون توافقات خانه لانکستر Lancaster House (وزارت امور خارجه) را امضاء می کنند. آنها یک قرن بعد عهد نامه استعماری سایکس پیکو (۱۶ مه ۱۹۱۶) را بازرایی کردند.

امروز در صدور فراخوان برای سرنگونی جمهوری عرب سوریه، فرانسه قدرت اصلی را تشکیل می دهد. در حالی که کاخ سفید و کرمین مخفیانه درباره چگونگی سر به نیست کردن جهاد طلبان مذاکره می کنند، پاریس در اتهام زنی به «رژیم بشار» اصرار ورزیده و ادعا می کند که داعش را بشار اسد به وجود آورده و به همین علت از دیدگاه رهبران فرانسه پس از حذف دولت اسلامی، «دیکتاتوری علوی» باید سرنگون شود. در این کارزار فرانسه رسماً از

سوی ترکیه و عربستان سعودی مورد پشتیبانی قرار می گیرد و به همین گونه، ولی مخفیانه از حمایت اسرائیل نیز برخوردار است.

و اما چگونه می توانیم این موضع گیری بازنده را درک کنیم، در صورتی که فرانسه هیچ منفعت اقتصادی و سیاسی در این جنگ ندارد، و نه تنها ایالات متحده از سازماندهی و کمک به مبارزان علیه جمهوری قطع نظر کرده بلکه روسیه نیز گروه های جهاد طلب را به خاکستر مبدل می سازد؟

اغلب مفسران به درستی از مناسبات شخصی رئیس جمهور نیکلا سرکوزی با قطر به عنوان پدرخوانده مالی اخوان المسلمین، و مناسبات رئیس جمهور فرانسوا هولاند با قطر و سپس با عربستان سعودی یاد کرده اند. هر دو رئیس جمهور در عین حال بخشی از مخارج اردوی انتخاباتی خود را توسط کمک های مالی این کشورها تأمین نموده و از انواع و اقسام امتیازاتی که همین کشورها در اختیارشان گذاشتند برخوردار شده اند. علاوه بر این، عربستان سعودی بخش قابل توجهی از شرکت های کک ۴۰ (CAC40) را در اختیار دارد و خارج کردن سرمایه های سعودی می تواند خسارات اقتصادی وخیمی به فرانسه وارد سازد.

در اینجا می خواهم فرضیه دیگری را برای توضیح این وضعیت مطرح کنم و به منافع استعماری بین برخی رهبران فرانسوی بپردازم. به همین علت ضروری خواهد بود تا اندکی به گذشته بازگردیم.

عهد نامه سایکس پیکو

طی جنگ اول جهانی، امپراتوری های بریتانیا، فرانسه و روسیه مخفیانه به توافق رسیدند که مستعمره های امپراتوری اتریش، هنگری، المان و عثمانی را پس از شکست آنها بین خودشان تقسیم کنند. در پایان مذكرات سری در داویننگ استریت، مشاور وزیر جنگ و افسر ارشد «لورانس عربی» سر مارک سایکس Mark Sykes و فرستاده ویژه وزارت خارجه فرانسه فرانسوا ژرژ پیکو François George-Picot تصمیم گرفتند که استان عثمانی سوریه بزرگ را بین خودشان تقسیم کنند و تزار روسیه را نیز از این موضوع مطلع ساختند.

بریتانیایی ها که امپراتوریشان اقتصادی بود، منطقه نفت خیز شناخته شده در آن دوران را تصاحب کردند، به انضمام فلسطین، برای سکنا دادن جمعیت های یهودی. سرزمین های آنها از دولت های فلسطین، اسرائیل، اردن، عراق و کویت کنونی تشکیل می شد. در پاریس گروهی مخالف و گروه دیگری طرفداران استعمار بودند، سرانجام فرانسه استعمار از نوع اقتصادی و سیاسی و فرهنگی را برگزید و سرزمین لبنان و سوریه کوچک را تصاحب کرد که در آن دوران نیمی از جمعیت آن را مسیحیان تشکیل می دادند، با آگاهی به این امر تاریخی که فرانسه از دوران فرانسوای اول خود را پدرخوانده آنها می دانست.

سرانجام در مورد اماکن مقدس در اورشلیم و عکا تصمیم آنها بر این اساس بود که تمام این اماکن را بین المللی اعلام کنند. ولی در واقع، این توافقات هرگز به شکل کامل به کار بسته نشد زیرا بریتانیایی ها سیاست های متناقضی را در پی گرفتند و بر آن شدند تا برای گسترش سرزمین های استعماری خود یک دولت یهودی ایجاد کنند.

«دموکراسی» های بریتانیایی و فرانسوی هرگز به شکل رسمی و عمومی درباره این توافقات بحثی مطرح نکردند، زیرا در غیر این صورت به تشویش افکار عمومی مردم بریتانیا و فرانسه دامن می زدند و احتمالاً مخالفت عمومی را برمی انگیزتند. سرانجام، توافقات سایکس پیکو توسط انقلابی های بلشویک در آرشیو تزار روسیه کشف شد. افشای چنین عهد نامه ای خشم اعراب را تحریک کرد ولی بریتانیایی ها و فرانسوی ها به جنب و جوش دولت های عرب واکنشی نشان ندادند.

نظریه استعمار از دیدگاه فرانسه

سیاست استعمارگر فرانسه از دوران شارل دهم (۱۸۳۵-۱۷۵۷) با تسخیر خونبار الجزایر آغاز شد. این رویدادی که با ارزش های مردم فرانسه هم خوانی نداشت و هرگز مورد تأیید قرار نگرفت به انقلاب جولای ۱۸۳۰ انجامید. ولی نظریه استعمار پس از سقوط دومین امپراتوری فرانسه و از دست دادن آلاسکا و موزل مطرح شد. دو مرد سیاسی چپ، گامبتا و ژول فری در فقدان آزاد سازی آلاسکا و موزل از جنگ رایش آلمان، پیشنهاد کردند که فرانسه می تواند نیک بختی خود را در تسخیر سرزمین های جدید در آفریقا و آسیا جست و جو کند، و با منافع اقتصادی دست راستی ها در بهره برداری از الجزایر متحد شدند.

از آنجائی که بین انگیزه انحرافی تا آزاد سازی سرزمین ملی اعتبار افتخار آمیزی وجود نداشت، دوستان گامبتا و فرای آن را با گفتار تشویق کننده ای بسته بندی کردند. به این معنا که گفتند طمع برای گسترش سرزمین وجود ندارد و برآوردن بلند پروازی اقتصادی نیز در کار نیست بلکه ما در راه «آزاد سازی ملت های تحت ستم» و «رهائی» فرهنگ های «نازل» گام بر می داریم. که ادعای خیلی شرافتمندانه تری به نظر می رسید.

در مجلس شورای ملی و در سنا طرفداران استعمار لابی خاصی برای دفاع از طمعکاری هایشان ایجاد کرده بودند : «حزب استعماراتی». اصطلاح «حزب» در این مورد نباید ما را به اشتباه بیندازد، زیرا موضوع به تشکیلات سیاسی ارتباطی نداشت بلکه حاکی از یک جریان فکری بود که حدود سد نفر از پارلمانی های راست و چپ را در بر می گرفت. سپس بازرگانان قدرتمند، نظامیان، جغرافیا شناسان و مقامات عالی رتبه مانند فرانسوا ژرژ پیکو به آنها پیوستند. اگر پیش از جنگ اول جهانی، فرانسوی ها در گرایش به سیاست استعماری بسیار اندک بودند، به عکس طی دوران بین دو جنگ شمارشان افزایش چشم گیری یافت... یعنی پس از باز پس گیری آلاسکا و موزل. حزب استعماراتی که به جز سرمایه داری کوری که در بسته بندی حقوق بشردوستانه فعال بود سعی کرد مردم را با تظاهراتی مانند نمایشگاه کسالت بار استعماراتی سال ۱۹۳۱ متقاعد سازد و سرانجام اوج خود را در جبهه مردمی لئون بلوم Léon Blum در سال ۱۹۳۶ یافت.

استعمار سوریه کوچک

پس از پایان جنگ و سقوط امپراتوری عثمانی، "شریف حسین" از پایگاهش یعنی از دو مسجد مکه و مدینه برای اعراب اعلام استقلال کرد. او بر اساس توافقاتش با «لورانس عربی» خود را «پادشاه اعراب» نامید، ولی فوراً از سوی انگلستان خیانت پیشه به دستور روز فراخوانده شد.

در سال ۱۹۱۸، پسر او امیر فیصل دولت موقت عرب را در دمشق تشکیل داد، در این دوران بریتانیایی ها سرگرم اشغال فلسطین بودند و فرانسوی ها نیز در حال تصرف ساحل دریای مدیترانه به سر می بردند. اراده اعراب تشکیل دولتی واحد، دموکراتیک و مستقل بود که در عین حال تمایلات متنوع مذهبی را در خود جای دهد.

رئیس جمهور ایالات متحده توماس وودرو ویلسون با انگلستان پیرامون طرح مشترک برای ایجاد دولت یهودی بنای آشتی بین دو کشور را فراهم ساخت، ولی با نظریه اشغال استعماری بقیه منطقه مخالف بود. با ترک کنفرانس ورسای، فرانسه توسط شورای عالی بین متفقین در گردهمایی سان رمو San Remo (۱۹ تا ۲۶ اپریل ۱۹۲۰) حق مداخله و اداره منطقه تحت نفوذ خود را به دست آورد. سیاست استعماری بهانه حقوقی نیز داشت و آن هم این بود که باید به اهالی شامات کمک کرد تا در سقوط امپراتوری عثمانی خود را سازماندهی کنند.

نخستین انتخابات دموکراتیک توسط دولت موقت عرب برگزار شد. نتیجه انتخابات با اکثریت کنگره عمومی سوری بی آن که تمایل سیاسی مشخصی وجود داشته باشد به رؤسای قبیله تعلق گرفت، ولی اکثریت حاکم مجلس را چهره هائی از

اقلیت ملی تشکیل می داد. مجلس مشروطه سلطنتی و دو مجلسی را به تصویب رساند. با اعلام مجوز قیومیت فرانسه، مردم علیه امیر فیصل قیام کردند زیرا او تصمیم گرفته بود با فرانسوی ها و اقلیت های لبنانی که از فرانسه پشتیبانی می کردند، همکاری کند. پاریس نیروهای نظامی اش را به فرماندهی جنرال گورو Gouraud یکی از اعضای «حزب استعماراتی» گسیل کرد، و ملی گرایان سوری در نبرد مرجعین شکست خوردند. از اینجا استعمار آغاز می شود.

جنرال گورو ابتداء لبنان را جدا کرد — یعنی جایی که از پشتیبانی اقلیت ها برخوردار بود — و بقیه سوریه را نیز او با تلاش برای به جان هم انداختن گروه های مذهبی و قومی اداره می کرد. پایتخت «سوریه» به حمص منتقل شد که یک شهر کوچک سنی نشین بود و بعداً دوباره به دمشق انتقال یافت، ولی پایگاه اصلی قدرت استعماری در لبنان و در بیروت مستقر بود. پرچم استعمارکنده در سال ۱۹۳۲ طراحی شد، و از سه نوار افقی تشکیل شده بود که سلسله های خلافت فاطمیان (سبز)، بنی امیه (سفید) و عباسی (سیاه) را بازنمایی می کرد، ولی نماد مسلمانان شیعه، و دو رنگ دیگر نماد سنی ها. سه ستاره سرخ نیز نماد سه اقلیت مسیحی، دروز و علوی بود.

فرانسه می خواست در لبنان یک دولت مارونی ایجاد کند (مسیحی کاتولیک شرقی) زیرا مارونی ها اقتدار پاپ را به رسمیت می شناسند، و در سوریه نیز یک دولت مسلمان، ولی دائماً مسیحیان سوریه کوچک را تحت فشار قرار می داد زیرا آنها ارتدکس بودند.

در سال ۱۹۳۶ چپ در فرانسه با دولت جبهه مردمی به قدرت رسید و به پای مذاکره با ملی گرایان عرب رفت و به آنها قول استقلال داد. معاون وزیر امور خارجه در کشور تحت الحمايه مراکش و با مجوز برای مسؤولیت های خاورمیانه، پی یر ویه نو Pierre Viénot برای استقلال لبنان و سوریه مذاکره کرد (همان گونه که برای تونس مذاکره کرد). معاهده ای در پارلمان سوریه با آرای عمومی تصویب شد، ولی هرگز لئون بلوم عضو «حزب استعماراتی» در سنا آن را معرفی نکرد.

در همین دوران، دولت جبهه مردمی تصمیم گرفت شهر انتاکیه را از سوریه کوچک جدا کرده و آن را به ترکیه ضمیمه کند. و این کاری بود که در سال ۱۹۳۹ انجام گرفت. با چنین راه کاری بود که لئون بلوم می خواست خودش را از شر مسیحیان ارتدکس رها کند که پاتریارش آن در انتاکیه مستقر بود و ترک ها نیز از سرکوب آنها باز نماندند.

سرانجام، تجزیه فرانسه طی جنگ دوم جهانی به نظام استعماری پایان داد. دولت قانونی فیلیپ پتن سعی کرد حقوق استعماری را حفظ کند، ولی در سال ۱۹۴۱ دولت محق شارل دوگل استقلال لبنان و سوریه را اعلام کرد.

در پایان جنگ دوم جهانی دولت موقت جمهوری برنامه شورای ملی مقاومت را به اجرا گذاشت. با این وجود، «حزب استعماراتی» با استقلال ملت های استعمار شده مخالفت کرد. در ۸ مه ۱۹۴۵ کشتار سطیف (در الجزائر) به فرماندهی جنرال ریمون دووال Raymond Duval و کشتار دمشق به فرماندهی جنرال فرناند اولیو Fernand Olive برگ دیگری از تاریخ استعمار را به خون آغشته ساخت. شهر توسط هواپیماهای فرانسوی طی دو روز بمباران شد. بخش بزرگی از بازار قدیمی به ویرانه بدل گشت. عمارت کنگره خلق سوریه نیز بمباران شد.

بلند پروازی استعماری فرانسه در سوریه از سال ۲۰۱۱

نیکلا سرکوزی بشار اسد همقطار سوری خود را برای شرکت در بزرگداشت ۱۴ جولای ۲۰۰۸ و بزرگداشت پیشرفت های دموکراتیک، به شانزه لیزه دعوت کرده بود، با ایالات متحده و انگلستان نیز درباره ترسیم مجدد «خاورمیانه بزرگ» در ۱۰-۲۰۰۹ به مذاکره نشست. وزیر امور خارجه هیلری کلینتن او را برای راه اندازی طرح استعماری فرانسه و انگلستان به هدایت ایالات متحده متقاعد ساخت، این نظریه «رهبر از حیاط پشتی» نام دارد.

در ۲ نومبر ۲۰۱۰ — یعنی پیش از « بهار عرب » — فرانسه و انگلستان پرونده هائی را که به نام لانکستر هاووس Lancaster House شهرت دارد، امضاء کردند. اگر بخش رسمی نشان می دهد که دو دولت نیروهای خیزشی خود را (یعنی نیروهای استعماری شان) به اشتراک می گذارند، بخش سرّی توافقاتشان نشان می دهد که در ۲۱ مارچ ۲۰۱۱ حمله به لیبیا و سوریه را آماده کرده بودند. می دانیم که فرانسه دو روز پیش از موعد با عجله و برای جلو زدن از رقیب به لیبیا حمله کرد که موجب خشم انگلیسی ها شد. ولی به عکس، حمله به سوریه هرگز صورت نگرفت زیرا رهبریت از حیاط پشتی، ایالات متحده نظرش را عوض کرده بود. توافقات لانکستر هاووس از سوی فرانسه توسط آلن ژوپه و جنرال بنوا پوگا یکی از طرفداران پر و پا قرص استعمار انجام گرفته بود.

در ۲۹ جولای ۲۰۱۱، فرانسه ارتش آزاد سوریه (همانهائی که به میانه رو یا معتدل شهرت دارند) را ایجاد کرد. خلاف بیانیه رسمی فرمانده آن سرهنگ ریاض اسد، نخستین عناصر آن اهل سوریه نیستند بلکه از اعضای القاعده شاخه لیبیا می باشند. ریاض اسد تنها نقش پوشش را برای نسخه سوری ایفاء می کند. او را به این علت برگزیدند که هم نام بشار اسد است ولی با او هیچ نسبت خویشاوندی ندارد. با این وجود گرچه نام این دو به زبان عرب به شکل مشابهی نوشته نمی شود، ولی رسانه های آتلانتیست این نام را نشانه ای از « نخستین گریز ها در بطن رژیم » تخمین زده اند. ارتش آزاد سوریه توسط لژیونرهای فرانسوی آموزش دیده و سازماندهی شده است. این لژیونرها را از قطعات شان جدا کرده اند تا مستقیماً در خدمت الیزه و جنرال بنوا پوگا قرار گیرند، گرچه این جنرال از حضور رئیس جمهور سرکوزی محروم مانده است. در مورد پرچم ارتش آزاد سوریه باید یادآور شوم که این پرچم همان پرچم دوران استعمار فرانسه است.

در حال حاضر، ارتش آزاد سوریه که در خدمت دائمی به سر برد وجود خارجی ندارد، ولی مارک آن را برای عملیاتی که الیزه تدارک می بیند و توسط مزدوران مسلح از بین گروه های مسلح دیگر به اجراء گذاشته می شود به کار می برند.

فرانسه روی تفکیک جهاد طلبان « معتدل » و دیگر گروه های « افراطی » پافشاری می کند ولی در واقع هیچ تفاوتی بین افراد و رفتار این دو گروه وجود ندارد. ارتش آزاد سوریه فعالیت هایش را با کشتار همجنس گرایان آغاز کرد، آنها را از بالای ساختمان ها به پائین پرتاب می کرد. همین ارتش آزاد سوریه بود که ویدئوی صحنه آدم خوری یکی از رهبران را منتشر کرد که قلب یا کبد یک سرباز سوری را به دندان می کشید. تنها تفاوت معتدل و افراطی در پرچم آنها است: پرچم دوران استعمار فرانسه و پرچم جهاد.

از آغاز سال ۲۰۱۲، لژیونرهای فرانسوی ۳۰۰۰ مبارز ارتش آزاد سوریه را در حمص همراهی می کنند تا از این شهر که پایتخت قدیمی استعمار فرانسه است یک «پایتخت انقلابی» بسازند. آنها در محله های جدید باب عمرو سنگر می گیرند و امارات اسلامی را فریاد می زنند. یک دادگاه انقلابی از سوی همین ارتش آزاد سوریه تشکیل شد و ۱۵۰ نفر از اهالی را که در خانه هایشان مانده بودند به مرگ محکوم کردند و در میدان شهر در برابر دیدگان عمومی سر بریدند. ارتش آزاد سوریه توانست طی یک ماه محاصره مقاومت کند زیرا فرانسه موشک ضد تانک میلان در اختیارشان قرار داده بود.

وقتی رئیس جمهور فرانسوا هولاند در سال ۲۰۱۲ جنگ علیه سوریه را دوباره راه اندازی کرد فرمانده مرکز فرماندهی، محروم از پیشینیش، جنرال بنوا پوگا را حفظ کرد (موضوعی که در تاریخ فرانسه بی بدیل است). او دوباره صرف و نحو و حرکات استعمارگران را مد روز ساخت. بر این اساس، اعلام کرد که جمهوری عرب سوریه یک «دیکتاتور خون ریز» بوده (در نتیجه باید « مردم ستم دیده را نجات دهیم ») و قدرت حاکم توسط اقلیت علوی

غصب شده است (پس باید برای نجات سوری ها از چنگ این فرقه خوفناک بشتابیم). او پناهندگان سوری در اروپا را از شرکت در انتخاباتی که در سوریه برگزار شده بود منع کرد و به جای آنها تصمیم گرفت که شورای ملی سوریه (انتخاب نشده) نماینده قانونی آنها باشد. وزیر امور خارجه او، لوران فیبوس نیز در مورد رئیس جمهوری که به شکل دموکراتیک برگزیده شده بود گفت : بشار اسد « شایسته ادامه زندگی روی کره زمین نیست ».

بیانیه های والری ژیسکاردستن

۲۷ سپتمبر گذشته، رئیس جمهور قدیمی والری ژیسکاردستن با روزنامه Le Parisien/Aujourd'hui en France مصاحبه ای داشت و درباره پناهندگان و مداخله روسیه علیه تروریست ها در سوریه گفت : « من به احتمال کسب مجوز در مورد سوریه از سازمان ملل متحد فکر می کنم، برای مدت پنج سال ». سازمان ملل متحد از تاریخ بنیانگذاری خود هیچ مجوز حقوقی از این دست صادر نکرده است. همین جمله ساده طرح سیاه استعماری را آشکار می سازد. و هرگز هیچ رهبر فرانسوی رسماً بلند پروازی استعماری را دست کم از تاریخ استقلال الجزائر در ۵۳ سال گذشته، رسماً مطرح نکرده بود. آنچه در اینجا گفتنی به نظر می رسد یادآوری این واقعیه است که ژانویو خواهر فرانسوا ژرژ پیکو (در توافقات سایکس پیکو) با سناتور ژک باردو Jacques bardoux ازدواج کرد (عضو حزب استعماراتی). دختر آنها مای باردو May Bardoux به نوبت خود با رئیس شرکت مالی فرانسوی و استعماری ازدواج کرد، ادموند ژیسکاردستن، پدر رئیس جمهور قدیمی فرانسه. در نتیجه، راه حل مسأله سوریه به گفته نوه مردی که با بریتانیایی ها مجوز قیمومیت فرانسه در سوریه را معامله کرد، استعمار مجدد این کشور است.

لینک متن اصلی در شبکه ولتر :

<http://www.voltairenet.org/article189002.html>